۵ خطبهٔ جمعه

۵ خطبه جمعه

[illegible]

خطبه مجموعه

خطبه مجموعه

از ذکر تو گلفروش باغ سخن رنگین‌تر و برگ گلزار سخن، از وصف تو مجموعه دیباچه نطق، توحید تو سطر از خیابان
ترنم بلبل خیال و پیچه نو بیان نغمه موقوف و تکلم طوطی مقال صاحب سواد لب سیاه حقیقت حمد صاحب که گلزار زمانه
بمهر سعی سرو دلنشین ساخته و قصیده نظام جهان را بمضمون محبت سلطان اولیا و عترت او مرصع ساخته بر زبان
کشمو که تحقیق ظاهر است که کمال ستایش حضرت احدیت را بقوت بازوی طبیعت نو ملکی که جدا از نردبان سخن بپایه اوج
معراج کبریای سپاسش تواند رسید آنچه در این صورت بر ذمه معنی نگار لازم صید گاه خیال واجب و منت که
کرمش از آنکه ابلق موزهی خرام قلم در سنگلاخ حجاب انفعال فرو ماند چابک سوار فراست عنان براه عجز
واقف معطوف گردانید که کتیبه ر رفعت دستخط برنگ داغ عجز بدست آید که طرز نوشتن این نسخه که از
طلب انداز در حیرت افزا و خرد و نطق تماشای ساخته از تماشای سینه زار ابیات و ملاق معتبر سواد او بسر رسانم دوماغ
خشک خامه بیمزاج ساختم رواج آن در صحبت این گلدسته معانی تازه گردانم سبحان الله از این بحر نغمه خطاب

گر از تصورات امواج سطورش کشتی نشینان فهم اندیشه در گرداب حیرت افتند و مبتدیان غواص بحر پایان
معنی از گل آب و رنگ جواهر منظورش غرق عرق خجلت شده از شرح رتبه ابیاتش حرف کوته مقالانش
بسته مقدار و بوصف نشست و خطش سخن افتادگان بر کرسی هم‌سنگ با هر که در هر دو بحر نظم و نثرش سحر کاری
نموده بمطالع کافی بوده و زبان چشم خریدار نگشوده و هر که ناگاه نسیم بهارش دور و باغش روی داده نسیم صبح
و سنبل شام را برایش نهاده عروس پرده الطاف از مضامین هوشش بجلوه درآمده و غزال چون نشاط ادای
معانی وحشی از هر بیتش قصیده قصیده مضمون مفهوم و از هر مصرعش غزل غزل نزاکت معدوم در حضور صفحه
رنگینش برگ گل را از زبان بلبل نوا منع و در پیش رقم عنبرینش خط خوبان را از تیغ و مطلعات نوان سنجید
چشم ادراک از سواد سر زلف نقش بهره دار جبین گشا از برودی نقش نگار جمع اوراق صحیفش گلزار است
در نعل و بهار از دیدنش فردوس معنی در کنار خواست عالی نبرد ناظم بنای نظم او رنگ متعاره
خرد و نزاکت رنگ خوش نظار هر قطعه سحر گاهی که از خون جگر دامن امید لبریز بود و شوق تلاوت
و گسستن فتنه غیرت از وصالی باده برداده می افزود و در اوقات از کثرت اختلاط فهم بیرون نهاده
و طیران بودم و اوراق بیاض خیال را بر انگشت افکار گشوده سواد از ردم مخواندم و کیفیت اشک
روان را کرم ساخته از میدان چهره سواد صحرای دامن میدواندم طایر نامه هدایت سبحانی از فضای لطف
یزدانی در پرواز آمد قاصد فرخ فال از جانب شرق پیدا شد و صبح طالع از مطلع نجات نور طالع
شد چون بر مضمون نامه اطلاع یافتم چمن خاطر از گل امید شکفته کردش بخت را از ابحاث باز گردید
چه نویسم از تسیل خط مشکینش که از رنگین سواد لیل اغبر و اللیل اذا یسری طالع شد و از جبین
بیاض شعشعه و الصبح اذا تجلی لامع گشت امید که از آثار الطاف ایزدی صبح وصال از افق طالع

کنه و مشاهدات ظاهری رنگ فرمای باطن گردد ... الهی مصحف چهره نازنینان نازآفرین و کجی

مطلع عارض خوبان زهره جبین و کیفیت نگه گردش چشم غزالان وحشت آیین و سخن لعل نمک سوده محبوبان

شکرآفرین کم این لب تشنه بادیه سیراب مغفرت از زلال چشمه ... ان بار جانی دار ... دربانی

جوانی و شیرازه دیوان نکته دانی و دیباچه رساله محبت و شمع شبستان لطف سیراب شاداب

سازیا من ناصبورا سوی خود از وفا طلب یا تو که کدام منی صبر مرا زخدا طلب ... مرتضی قلی سلطان ...

دیباچه

[illegible]

براز او بر حد و جه شکسته مشور نش هر در ست که کلاه گوشه تفاخر بر شکسته [illegible] کی توجی در کمر [illegible]
علم اجتبا زبر افراشته در رزمانها به تحسین خود سخن بگذاشته شهنشه • بهر آفرین خوانندش بیان در رقع
و مهارتش در صنایع دلیل قدرت صانع خرد خرده کار قلم بند نقش پردازیش و عقل رنگ آمیز صدف
دار صورت سازیش کلاه پردری چشم کور بود لیکن بمثل قلم در سرمه سایی دیده بنبض گیری طنبور دار علاج علیل ذوق دان
و مسیحای خط بندیکه خطش در بیاض چهره لاله رویان نارد گلزار نش بر جوش طره مرغوله مویان با توقیع خامه
نقط تمام اش عطارد ساچه چاره جز سر بر خط فرمان نهادن و پا شامل پرده نازش زهره ساچه زهره از پرده
بدر افتادن فهمش نا شطر صفحه دهر رقمش منتسخ چهره بهار خطش سرمه بر در چشم دیدن نسازش حلقه
در گوش شنیدن بفرتاج او سوگند خورشید بتار نقطه اسا عروس صفحه با خطش نگاه بیت حرف دش
گرچه هر یک حفظ نگارینت نقط بر حرف فهمانش دانه چند است چنین دام کمند گیر دلهاست کمر چین در فن
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

[illegible] مصراع [illegible] خدا [illegible]

[illegible]

از سبب [illegible]

[illegible] شطرنج نور و ظلمت [illegible]

[illegible] زمین [illegible] از زمین [illegible]

[illegible] وار ارض [illegible] از ابر [illegible]

[illegible] ارض [illegible] قدس [illegible]

[illegible] کعبه [illegible] طواف [illegible]

[illegible] سکندر [illegible] اشعار [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

او فقیر هم محتاج به عینک شود عینک دیگر لازم شود هر چند از دو عینک نور زیاد شود ...
روشن دکان جای تواند کرد عنایت فرمایند بهتر و صرفه در آن بیشتر خواهد بود کالا ... از اصحاب

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] جناب النبی الاعدل [illegible] [illegible]

وپاکی مردم و احسان [illegible]

[illegible] تا شعبده فلک [illegible]

چمن نواز فلک [illegible]

دلیل صدق قول مخلص صادق [illegible]

عمر و دولتش تا اندراس اطلس بارگاه فلک [illegible]

[illegible] دراقبال [illegible]

[illegible]

[illegible] امیدوار بکرم عمیم و لطف عظیم [illegible]

[illegible] بتقصیر ملازمت واقع شد [illegible]

[illegible]

[illegible]

رقعه

[illegible]

غرض [illegible]

از فارغ [illegible]

این لغت [illegible]

وصفای [illegible]

تقریر و صور [illegible]

فال [illegible] فرخنده [illegible]

شنید اخبار [illegible]

رقعه [illegible]

[illegible]

رقعه [illegible]

[illegible]

رقعه

[illegible] و صحیفه عنبرین [illegible] رسید [illegible] فراوانم [illegible]

[illegible] ارزانی [illegible] اقبال [illegible]

[illegible] رقعه [illegible]

[illegible] وصال [illegible] صبح [illegible] همواره [illegible]

[illegible] خبر [illegible] خسته [illegible]

[illegible] رقعه [illegible]

[illegible] فراق [illegible] رقعه [illegible]

[illegible] سوختم [illegible] فراق [illegible] آرزو [illegible]

[illegible] شوق [illegible] وصلت [illegible] امید [illegible]

[illegible] رقعه [illegible] امید [illegible]

[illegible] وصال [illegible] رقعه [illegible] امید [illegible]

[illegible] فراق [illegible] رقعه [illegible]

وقعه ... فراق ... امید ... وصال ...

... فراق ... وصال ... امید ...

[illegible]

ولایت و دیدار [illegible]

ثبات و وقعت [illegible] شفدار [illegible] زورق [illegible]

لاله زار [illegible] غنچه [illegible] نور و در روضه [illegible]

[illegible] امیدوار [illegible] شکوفه وصال [illegible] امید [illegible] ربیع [illegible]

[illegible] بشارت [illegible] امید [illegible] فراق [illegible] نامه

برگ [illegible] خنجر فراق [illegible] آفتاب [illegible] دل [illegible] وطن

دو فکار [illegible] سبز و سیراب [illegible] خوار [illegible] علم [illegible] ولا

[illegible] مقصد اقصی و مطلب اعلی [illegible]

[illegible] کشف و نقیض مستور [illegible] اتصال [illegible] صاحب [illegible]

[illegible] حقیقت و استعلاء معارج [illegible] غضب [illegible]

[illegible] مدارج و صاحب [illegible] گفت [illegible] سخن [illegible] خداوند [illegible]

بیرید [illegible] لوح [illegible] الله [illegible] آنکه [illegible]

الطف [illegible] و [illegible] گفت [illegible] فرزند [illegible]

[illegible] دختر

[illegible] گفت [illegible] شاه [illegible]

ربع

[illegible]

[illegible]

[illegible]

روزی ظهیر فاریابی در پیش

قزل ارسلان ایستاده بود و ریش او تا به زمین

و سرخ بچه است پادشاه ازو سوال فرمود برای ریش خود بدیهه چیزی

بگو که خاطر حسن جلبی فی الحال گفت بیت واعظ بر فراز منبر گفت اگرچه

پیدا شود برای زنخ ریشهای سیاه روز امید بان اندر پناه ریش سفید بار الها ریش سفید

ایزد بر ریشهای سیاه مردکی سرخ ریش حاضر بود دست در ریش زد چه این بشنود گفت ما خود

دارو گیتی بهیچ کاره ایم بنده این سرخ ریش مظلوم

[illegible]

[illegible]

خط عبری

ا ب ت ث ...

خط بر ما دختار بجی

القلم القبطی

ا ب ت ث ...

خط قبطی

رقعه میرزا عبد الجبار بطور خط خیر النسا کم نوشته داد در کتب هر لفظی جوابی نوشته

شبها مرد خیال آن چشم خونفشان فارغ نبود ز هیچ کسی در خیال نیست

خا لفنا نا دست حقا جز خن فتنه

اول بطلوب طلا از نوشتن خوب نبشت

بر رای عالی مخفی نماند که فقیر را نظر بر جمال مبارک اتفاق افتاده

به نفر نماید

ما چه کنیم

فقیر در خدمت عالی اظهار محبت نمی‌تواند کرد

التماس فقیر آنست که فقیر را

نه شب قرار دارد و نه روز آرام

عجب فراغت کند

شد یکدم دیگر نیز که یکدم باشد

روز ... مهر کس منزلت

با بینی فلک کو ما که سنگ انداختیم احتمال دارد

و السلام علیک السلام

[illegible]

[illegible]

... عاشق ... معشوق ...

... کار نظر ... قدم ... ازو ...

... عاشق ... معشوق ...

جواب گفت که چشم ... [illegible]

... عاشق ... [illegible]

دیگر آنست چنانچه ... [illegible]

زیرا که گفته اند ... [illegible]

اگر عاشق در راه معشوق ... [illegible]

... عشق ... [illegible]

... سلطان عشق ... [illegible]

... عاشق ... عشق ... منقطع ... [illegible]

سینه شعله ... [illegible] ... باید دل

[illegible]

... عشق ... عاشق ... [illegible]

... معشوق ... [illegible]

[illegible]

اورا لعو و ارزده ... عاشق ... [illegible]

... زوجان ... معشوق ... [illegible] ... پایاله ودارات

... شرط ... در میان ... معشوق ... عاشق ... [illegible]

... شرط و دیگر آنست ... [illegible] ... آرزو و بحاجت ... آن ... [illegible]

... صبور از طریق عشق ... شرط ... دیگر آنست ... [illegible] ... عشق ... [illegible]

... زبان ... [illegible] ... صبور ... [illegible]

اضطراب و بیقرار ... اضطراب ... معشوق ... [illegible] ... جمال معشوق ... [illegible]

اگر چه ... وصال ... [illegible] ... عاشق ... [illegible] ... نظر ... [illegible] ... پروانه ... [illegible]

... وچنانچه عاشق ... [illegible] ... شمع ... [illegible]

معشوق ... [illegible] ... عاشق ... [illegible]

... حکایت آورده اند ... [illegible] ... عاشق ... [illegible] ... ای

[illegible]

[illegible]

عرض حالات و شوال ... [illegible]

واز انجمله ... [illegible]

... و صفت ... [illegible]

... [illegible]

[illegible]

و معشوق ... از عشق ... [illegible]

... عاشق ... معشوق ... [illegible]

حقیقت ... عاشق ... عشق ... [illegible]

... عشق ... وصال ... [illegible]

... اول الف ... [illegible]

[illegible]

زیم ببیاب حبیب علیک
علی مجید به السلام علیک
[illegible]
[illegible]

بداکه اگه چنانکه در نظم حسن صدور و ضرورت باشد بعضی وضع لغو و فواتح مرتب اند
با کلام فصیح سخن بدیع آمده وفق در لغت یست که در حجاز دارد سیم
بطریق تطبیق واقع شده و در اصطلاح شعرا چنانکه گفته اند برسبیل تخطئه
موازنه آورده چنانکه در مصراع گویند و در نثر فقره خوانند و کلامات در قرآن آید
باید از اول بحروف کلمات نانه شاید از کتاب کریم والضحی واللیل اذا سجی ما ودعک
ربک و ما قلی وللاخرة خیر لک من الاولی و در نثر کسبت نانه چنانکه نسخه ببیت نیه
واقف اقفات نامنیه و لایم حشمت زور کار غزت عضت مبارک و فرخنده باد
بلد ابدک الله برفع القدر حرس ال بلاد و دام بین و من شی مقلاء میر ضبط لنه بحکم سال
دعوی لغزی فرسند آ بحالت وات کلمات صحیح فصیح و الفاظ عبارات عذب و بدیع
فصیح لسان حسن در اطراف کمیز بر اعطای خلاص و رسد با شد لیس جهه ات هم
بی لطیف الفاظ مقیح عبارات توشیح متطط و تکلیف باید آنا متعه ما سبی ا

[illegible]

دلا باز این همه افسردگی چیست
نبودی کی چنین پژمردگی چیست
اگر آزرده از تو چرخ دوش
دگر تنها شکست از دوری چیست
هوای درد [illegible]
بگنج مدرسه این مردگی چیست
شنیدم گرم وا از حلقه درس
بگویی باز این افسردگی چیست

[illegible]